



برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهربازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت پانصد و هفتم





خانم طاهره از تهران



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و یاران و همراهان گنج حضور طاهره هستم از تهران
آبیات انتخابی از دفتر اول ۳۳۸۵-۳۳۸۴

بس کسان که ایشان عبادت‌ها کند
دل به رضوان و ثواب آن نهند

خیلی از ما انسان‌ها عبادت می‌کنیم و طاعت به جای می‌اوریم؛ و به خودمان سختی و مشقت می‌دهیم و از خدا
انتظار داریم هر چه زودتر به ما پاداش دهد. در حالیکه داریم بادام پوک می‌کاریم و کار بیهوده انجام می‌دهیم.
زهی خیال باطل.

خود؛ حقیقت معصیت باشد خَفَى
آن کَدر باشد که پندارد صَفَى

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۳۸۵

ولی طاعتی که از روی ریا باشد و تنها به خاطر پاداش انجام گیرد، در حقیقت گناه نهان است. و بسیاری از چیزها را تو نورانی می‌بینی در حالی که تیره و تار است. ما با من ذهنی خودمان چیزهای گذرا و آفل را خوب می‌بینیم ولی چیزهای خوب و حقیقی را بد می‌بینیم، چونکه بر چشمانِ ما پرده، آن هم پرده‌ی بد بینی و پر از مرض و غرض است.

گفتم: ای دل آینه‌ی کُلّی بِجُو
رو به دریا؛ کار بر ناید به جو

-مولوی، مثنوی دفتر دوم، ابیات ۹۷-۹۸

در اینجا حضرت مولانا خطاب به قلب شریف خود چنین می‌فرماید: ای دل؛ آینه‌ای کُلّی جستجو کن و برو به سوی دریا که از جوی کاری ساخته نیست. آینه‌ی کُلّی، همان انسان کامل و ولی فاضلی است که مظهر جمیع صفات و آسماء حضرت حق تعالی است. این ولی کامل، بسان دریای ژرف و پهناور است؛ از آنرو که حاوی اسرار و حقایق ربانی است.

و سایر مشایخ و رهبران، در حکم نهرهایی هستند که به آب دریا وابسته‌اند. پس خودشناسی هرگز در خلا و انزوا به دست نمی‌آید، بلکه در تعامل با دیگران حاصل می‌گردد. زیرا در هر تعاملی داد و گرفتی هست و از این رهگذر، آدمی به ضعف و قوت خویش آگاه می‌شود. آینه‌ی کلی استعارتاً به انسانهای رشد یافته و به کمال رسیده اشارت دارد. هر فرد برای خودشناسی نیازمند به داشتنِ الگوهای مناسب است.

زین طلب بنده به کوی تو رسید
درد، مریم را به خرمابن کشید

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۸-

با درد طلب است که بنده به کوی و آستان تو می‌رسد. چنانکه مثلاً درد زایمان، حضرت مریم(ع) را به سوی درخت خرما کشید و برد.

خداوند در سوره مریم آیه (۲۳) می‌فرماید:
فَاجَأَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جَذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا.
آنگاه که او را درد زاییدن در گرفت؛ زیر شاخ خرما بُنی رفت و از شدّت اندوه با خود همی گفت: ای کاش زین پیش مردمی و فراموش شدمی به تمام. (درد طلب مرا به کوی آن یار اللهی کشید و مالا خود را در آینه‌ی وجود او دیدم.)

خرما بُن: درخت خرما

در طلب زن دائمًا تو هر دو دست
که طلب در راه، نیکو رهبر است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۹۷۹

در طلب هماره با دو دست تلاش کن. یعنی در راه مطلوب با تمام وجود سعی کن؛ زیرا طلب در سلوک، راهنمای خوبی است.

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب
سوی او می غیژ و او را می طلب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۹۸۰

تو در هر حالی که هستی یعنی چه لنگ و چه ناتوان و چه خمیده و فاقد ادب؛ خلاصه در هر حال و شکلی که هستی خود را به سوی او بکشان و خدا را طلب کن. یعنی در هر وضعیتی که هستی روی خود را به سوی خداوند بگُن و خداوند فقط ما را از این کار منع نکرده است.

ای دهنده‌ی قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات

اندر آن کاری که ثابت بودنیست
قایمی ده نفس را که مُنشنیست

آمین
مُنشنی: خمیده، دوتا، به معنی سُست کار و درمانده.

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم ابیات ۱۱۹۷-۱۱۹۸

با سپاس فراوان

-طاهره از تهران



خانم فریده از هلند



خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت ۵۰۷

افسرده و غمگین
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۰، برنامه ۸۸۵

چه افسرده در آن گوشه؟ چرا تو هم نمی‌گردی؟
مگر تو فکر منحوسی که جز بر غم نمی‌گردی؟

چرا افسرده و غمگین شدم؟ چون در گوشه‌ای از ذهنم، بوسیله یک فکر زندانی شدم. چالشی از طرف زندگی او مد، برای تمرين هر چه بیشتر تسلیم و فضاگشایی اما ذهنم فرمان داد که بترس و نگرانی و افکار غمگین را شروع کن. بر اساس شرطی شدگیهات شروع کن به تند تند فکر کردن تا راه حل پیدا کنی. گردیدن بر حول محور این لحظه فراموش شد و من بعنوان هوشیاری تبدیل شدم به یک فکر، یک فکر نحس و شوم. فکرهایی از جنس غم و غصه. دیگه هوشیاری در لحظه حال نیست، در ذهن من دار گیر افتاده، در گذشته و آینده بسر میبره. عهد و پیمان را که با خدا بسته بود فراموش می‌کنه و درد کشیدن شروع میشه. تبدیل می‌شوم به موش کوری که فقط شبها جرأت بیرون اومدن از لانه‌اش را دارد. موش کور در تاریکی آشپزخانه ذهن از این فکر من دار به اون فکر من دار سر میزنه و برای بزرگ کردن خودش دنبال غذاهای درد و رنج و غم و غصه می‌گردد.

حضرت مولانا راه حل را نشان میده. از جنس موسی عمران بودن، یعنی تسليم و فضاگشایی. بله گفتن به حکم خدا که بوسیله اتفاق این لحظه خودش را نشان میده. نه از خاندان فرعون شدن، فضابندی کردن و به ذهن رفتن. میگه می تونی عیسی خوش دم بشی، یعنی بیا همین الان به لحظه حال و از قدرت و اختیارت برای تسليم شدن به حکم خداوند استفاده کن و بگو ببینم بعد این همه سال برنامه گنج حضور را گوش دادن، چند مرده هلاجی؟ کارگر بی مزد من ذهنی هستی و داری برای شیطان کار می کنی یا انسان خوش دمی که همچون عیسی، دم زنده کننده داری؟ منم تصمیم گرفتم که بدنبال اون چالش، مدتی خیلی جدی به فکرهام نگاه کنم و بالاخره با خودم تصمیم گرفتم که، یک بار خیلی جدی بگم که من این فکرها نیستم. من این هیجانات منفی، ناشی از فکرهای هم هویت شدگیها نیستم. می خواهم سلطانی باشم که همین لحظه از قدرت و اختیارش می تونه استفاده کنه و آرامش و شادی بی سبب را تجربه کنه، چراکه لیاقتش را دارم.

چرا چون حلقه بر درها برای بانگ و آوازی
چرا در حلقه مردان دمی محروم نمی گردی؟

چگونه بسته بگشاید، چو دشمن دار مفتاحی؟
چگونه خسته به گردد، چو بر مرهم نمی‌گردی؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۰

نمی‌خواهم حلقه روی دری باشم که با فکرها مهر لحظه در خونه خدا را بزنم. این راه نامردی را خیلی امتحان کردم. خدا در را باز نخواهد کرد. قفل نباش، کلید باش. من ذهنی که خودم درست کردم، در بسته است که کلید اون فقط با تسليم به اتفاق این لحظه و پذيرش، باز می‌شود. دوا شاید تلخ باشه اما مرهم حضوره، مرهم دردهای این لحظه است. نه به خدا زنده شدی و نه دست از این من ذهنی برمی‌داری، تا کی باید این بلا تکلیفی را ادامه داد؟ وقتی حضرت مولانا می‌گوید: ای انسان تو بعنوان هوشیاری سرچشمه همه چیز هستی، چرا تسليم و پذيرش را انتخاب نکنم؟ که از جنس ابليس ملعون بشوم؟!

درسته که هنوز راه درازی در پیش داری و کعبه نشدی ولی لااقل می‌توانی که فکرهات را جدی نگیری. می‌توانم که از قدرت و اختیارم استفاده کنم. هم‌هویت شدگیهای‌ها عاریه‌ست و موقتی، امروز میان و فردا میرن، چرا باید اونها را سفت بچسبم که این قدر درد بکشم؟ تا وقتی از این ترسها و نگرانی‌ها عبور نکنیم بالا نخواهیم رفت و درجا خواهیم زد.

تا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي تُو رَا
وارهاند زین وَ گَوید: بر تر آ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۲۰۳

پروردگارا: این در را، این قفل را خودت باز کن.

گفت پیغمبر که: بر رزق ای فتا
در فرو بسته‌ست و بر در قفل‌ها

جنبشن و آمد شد ما و اکتساب
هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب

بی کلید، این در گشادن راه نیست
بی طلب، نان سنتِ الله نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۲۳۸۵ تا ۲۳۸۷



با تشکر فریده از هلن



آقای علی از تهران



با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستانی که راهنمای من هستند.
آبیاتی از مثنوی برگرفته از برنامه ۸۷۷ گنج حضور

بر لب جو بوده دیواری بلند
بر سر دیوار تشنه دردمند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۲

ما وقتی وارد این جهان می‌شویم آب روان زندگی و حضور زیر پای ما جاری است ولی با جمع کردن
همانیدگی‌ها از زندگی و حضور دور می‌شویم. دیواری از همانیدگی‌ها ساخته و هر چه دیوار بلند و بزرگ باشد به
همان اندازه هم ما را با خود بالا می‌برد و دست ما از آب زندگی دور می‌شود.

مانعش از آب، آن دیوار بود
از پی آب، او چو ماهی زار بود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۳
با بالا بردن دیوار همانیدگی‌ها از آب زندگی دور می‌شویم و درد می‌کشیم همانطور که اگر ماهی از دریا به خشکی برود.

ناگهان انداخت او خستی در آب
بانگ آب آمد به گوشش چون خطاب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۴
وقتی ما یکی از این آجرها را که ما فکر می‌کردیم خوشی و زندگی را از او می‌گیریم از خود جدا کنیم و در آب زندگی که زیر این دیوار جاری است بیندازیم، مثل اشخاص، باورها، عقیده‌ها، اشیاء، ملامت خود یا دیگران یا حتی غبطه خوردنی را که مرکز گذاشته‌ایم و توجه خود را به آن داده بودیم بیندازیم؛ صدایی از طرف زندگی می‌شنویم که ما را کمی بیدار می‌کند.

چون خطاب یار شیرین لذید
مست کرد آن بانگ آبش چون نبید

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۵

با انداختن همانیدگی‌ها در آب زندگی صدایی از آب زندگی بلند می‌شود که ما را مست خود می‌کند.

از صفائی بانگ آب، آن ممتحن
گشت خشت‌انداز از آنجا خشت‌کن

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۶

هر چقدر همانیدگی و آجرها را جدا کنیم و در آب زندگی بیندازیم همان اندازه فضا باز می‌شود.

شادی بی‌سبب و زندگی وارد ما می‌شود، مثلاً بخشیدن کسی باعث انداختن درد و کینه، خشم، حسادت، مقایسه و از این قبیل دردها می‌شود و جای همه این دردها را شادی بی‌سببی که مستقیم از طرف زندگی می‌آید پر می‌کند.

آب می‌زد بانگ یعنی، هی تو را
فایده چه زین زدن خستی مرا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۷

فایده کندن این آجرهای همانیبدگی که جمع کردیم و خود را از زندگی دور کرده‌ایم و درد می‌کشیم و از جنس زندگی که شادی بی‌سبب است دور شده‌ایم چیست؟ و این سوالی است که خود سوال را پاک می‌کند.

تشنه گفت آبا مرا دو فایده است
من از این صنعت ندارم هیچ دست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۸

کسی که تشنه آب زندگانی و شادی بی‌سبب است می‌گوید: من با فهمیدن این فن و صنعت دیگر از انداختن همانیدگی‌ها دست برخواهم داشت. زیرا مشاهده کردم هر درد و همانیدگی‌ای را که انداختم آب زندگی با خود برد و جای آن را شادی بی‌سبب داد.

فایده اول سماع بانگ آب
کو بود مرتشنگان را چون رباب

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۹
شادی بی‌سببی که ۲۴ ساعته شبانه روز ما را در رقص زندگی همراهی می‌کند، فایده شنیدن صدایی است که از انداختن همانیدگی در آب زندگی می‌شنویم.

بانگ او چون بانگ اسرافیل شد
مرده را زین زندگی تحویل شد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۰

وقتی همانیدگی و آجری را از مرکز جدا کنیم و به زندگی تحویل بدهیم تا با خود ببرد، زندگی هم به ما پیغامی از جنس بیداری و زنده شدن می‌دهد. اگر در حال قضاوت، مقاومت، واکنش و نپذیرفتن اتفاقات هستیم یعنی، قربانی همانیدگی‌ها شدیم اما اگر تسليم باشیم و همانیدگی را بازی زندگی بینیم و در آب رها کنیم، زندگی ما را به خودش تبدیل و زنده می‌کند.

يا چو بانگ رعد ايام بهار
باغ مي يابد ازو چندين نگار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۱

شناسایی کردن همانیدگی‌ها، کندن و در آب زندگی انداختن، رعد و برقی است که همراه خود باران و سپس آبادانی می‌آورد و زندگی درون و بیرون ما را از گل‌های زندگی شکوفا می‌کند.

یا چو بر درویش ایام زکات
یا چو بر محبوس پیغام نجات

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۲

صدای انداختن همانیدگی مثل درویشی است که می‌بیند برایش زکات آوردند و او را از گرسنگی نجات دادند، یا زندانی‌ای که برای او پیغام آزادی آوردن. برای ما هم وقتی همانیدگی و لذتهای گذرایی که فکر می‌کردیم زندگی در آنها است را انداختیم، پیغام آزادی، شادی و بی‌نیازی به چیزهای بیرونی را می‌شنویم.

چون دم رحمان بود کان از یمن
می‌رسد سوی محمد بی‌دهن

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۳

حتی بدون گفتن حرفی، همانطور که حضرت رسول صدای اویس را از یمن می‌شنید، ما هم با پاک شدن از همانیدگی‌ها و عدم کردن مرکز، ارتعاش پاک زندگی را از درون، بیرون و همه جا می‌شنویم.

یا چو بوی احمد مرسل بود
کان به عاصی در شفاعت می‌رسد

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۴

کسانی مثل مولانا که به زندگی زنده شدند و بوی خدا را می‌دهند، از طریق قرین، می‌توانند روی ما اثر بگذارند و شفاعت ما را بکنند و به ما کمک کنند تا به زندگی زنده شویم. این در صورتی است که هر کسی خودش این را بخواهد و تسليیم باشد.

یا چو بوی یوسف خوب لطیف
می‌زند بر جان یعقوب نحیف

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۵

همانطور که حضرت یعقوب بوی یوسف را حس می‌کرد، ما هم با انداختن همانیدگی و پاک کردن خود از الودگی‌هایی مثل، حرص و طمع برای داشتن و یا از دست ندادن چیزهای این جهانی مثل، شهرت، مال، هنر، نقش، اجسام، آدمها یا باورها، بوی خدا را می‌فهمیم. زیرا دیگر از جنس جسم نیستیم و دوباره از جنس خدا و زندگی شده‌ایم.

فایده دیگر که هر خشتی کزین
برکنم، آیم سوی ماء معین

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۶

فایده دیگر کندن و انداختن هر آجر و همانیدگی و انداختن آن در آب زندگی، کوتاه کردن دیوار منیت و کوچک کردن من ذهنی و نزدیک شدن به زندگی است. و هر چه این دیوار کوتاه و کوچک شود، می‌بینیم کارهایی مثل عذر خواهی، کوتاه آمدن، پذیرفتن، یاد گرفتن، نظر و ایده ندادن، راهنمایی و نصیحت نکردن را به راحتی انجام می‌دهیم. می‌بینیم به جای می‌دانم و ادعا سر تا پا گوش هستیم و این است فایده ریختن دیوار منیت.

کز کمی خشت، دیوار بلند
پست تر گردد بهر دفعه که کند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۷
با شناسایی، کندن آجر همانیدگی و فضاگشایی، دیوار دردها، رنجها، نامیدیها، ملامتها، غبتهها، مقایسهها،
رقابتها، کوتاه و کوتاه میشود و روز به روز صدای شادی بیسبب، سکوت و سکون را بیشتر میشنویم.

پستی دیوار قربی میشود
فصل او درمان وصلی میبود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۸
هر چند که سخت باشد با درد هشیارانه هر دفعه، آجری از همانیدگی را شناسایی کرده و میاندازیم، تا دیوار
منیت را کوتاه کنیم و به سمت خدا خم شویم، تا دردها به وسیله خدا محو و درمان شود. ولی اگر همانیدگی و
درد را نگه داریم و به اشتباه و عاجز بودن اعتراف نکنیم و تسليم نشویم، نمیتوانیم خم شویم و وصل به زندگی
و خدا شویم. بنابر این میجنگیم و شکست میخوریم و درد میکشیم.

سجده آمد کندن خشت لزب
موجب قربی که واسجد واقترب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

همانیدگی‌ها چسبنده هستند. با هشیاری مداومت و تعهد از برگشتن خودنمایی، خشم، حسادت، حرص و ولع، اعتیادها، قضاوت‌ها، حرافی‌ها و هر همانیدگی آگاه باشیم و با تسليیم و سجده و فضاگشایی اجازه ندهیم وارد مرکز ما بشوند تا با خدا و زندگی یکی باشیم و یکی بمانیم.

تا که این دیوار، عالی گردن است
مانع این سر فرود آوردن است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۰

تا وقتی دیوار منیت و همانیدگی‌ها بلند باشد، مانع سجده، تسليیم، پذیرش بی‌قید و شرط اتفاقات و یکی شدن با زندگی است. پس باید یکی یکی آجرها را بکنیم و به خدا و زندگی زنده شویم.

سجده نتوان کرد بر آب حیات
تا نیابم زین تن خاکی نجات

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۱

ما تا وقتی به چیزهای این جهانی و دیوار همانیدگی‌ها چسبیده‌ایم، نمی‌توانیم سجده کنیم و با زندگی یکی شویم و از درد خلاص شویم. ما باید در روز، در هر لحظه تمرين کنیم، فضا باز کنیم و درد هشیارانه‌ای که از کندن یک همانیدگی موجب می‌شود را بکشیم، تا با صبر و پرهیز و شکر سکوت و سکون و بی‌واکنشی باشیم و وقتی لحظه‌های ما با سکوت و سکون همراه باشد می‌بینیم زندگی ما و زندگی همه را خداوند پیش می‌برد و فکر و خرد و شادی بی‌سبب را خداوند به ما می‌دهد.

بر سر دیوار هر کو تشنه تر
زودتر بر می‌کند خشت و مدر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۲

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

ما تشنه خداوند هستیم و هر کسی این را فهمید، شروع به انداختن و کندن همانیدگی‌هایی می‌کند که، قبل از روی ناآگاهی فکر می‌کرد تشنه آنها بوده و به خود می‌چسبانده و تبدیل به درد و دوری از خدا و کل زندگی می‌کرده.

هر که عاشق‌تر بود بر بانگ آب
او کلوخ زفت‌تر کند از حجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۳

هر چه بیشتر عاشق پیغام، خرد و افکار و شادی بی‌سببی که از آن فضای بی‌نهایت می‌شنویم باشیم، از کندن همانیدگی‌های سخت و بزرگ و فضایشایی در اطراف اتفاقات دست بردار نیستیم.

او ز بانگ آب، پر می‌تا عنق
نشنود بیگانه جز بانگ بلق

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۴

هنگامی که همانیدگی را از خود جدا می‌کنیم، تا گردن شاد و مست زندگی می‌شویم. و اگر از جنس جسم و شک و سوال باشیم که، چه می‌شود؟ و چه نمی‌شود؟ اگر همانیدگی را بچسبیم و جدا نکنیم فقط صدای من ذهنی و درد را می‌شنویم. حالا از خودمان بپرسیم می‌خواهیم از جنس خدا و شادی بی‌سبب باشیم یا از جنس بیگانه، من ذهنی و درد؟

ای خنک آن را که او ایام پیش
مغتنم دارد، گذارد و ام خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۵

ما بدھکار هستیم و این آجرهایی که از زندگی و ام گرفته بودیم تا شناسایی کنیم و بیندازیم را باید پس بدھیم. حالا اگر در جوانی پس بدھیم خوش حسابی می‌کنیم و راحت‌تر پرداخت می‌کنیم و یا هر وقت که متوجه شدیم، فرصت را غنیمت بدانیم که، بدھکاریم و زودتر و ام را پس بدھیم و از انباشته شدن و بیشتر شدن این آجرها خلاص شویم.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

اندر آن ایام کش قدرت بود
صحت و زور دل و قوت بود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۶
در ایام جوانی همانیدگی‌ها کمتر است و دیوار جدا شدن از زندگی کوتاه‌تر، هنوز زندگی از جوان عبور می‌کند و قدرت برای انداختن و جدا شدن از همانیدگی و دریافت زندگی در هر چهار بعد بیشتر است.

وآن جوانی همچو باغ سبز و تر
می‌رساند بی‌دریغی بار و بار

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۷

جوانی که فضاگشایی می‌کند زندگی در درون و بیرون او خیلی زود سبز و شاد و با صفا می‌شود. جوانی که فضاگشایی را شناخته باشد دردها بر او مسلط نمی‌شوند و توجه او را نمی‌دزدند، زیرا خداوند فکرهای او را باردار و زندگی او را در درون و بیرون پر از میوه می‌کند.

چشمه‌های قدرت و شهوت روان
سبز می‌گردد زمین تن بدان

مولوی، مثنوی دفتر دوم، بیت ۱۲۱۸
جوانی که فضاگشایی و تسلیم را بفهمد به راحتی می‌چسبد و به راحتی و با قدرت از همانیدگی جدا می‌شود و دردی که کشیده را هشیارانه قبول می‌کنه تا از آن رد شود و تبدیل به زندگی و شادی بی‌سبب شود.

خانه معمور و سقفش بس بلند
معتدل ارکان و بی‌تخلیط و بند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۹

جوان هنوز با همانیدگی‌ها سخت نشده و غرق من ذهنی نشده. جوان سقف خانه‌ای بلند دارد و همانیدگی‌ها خانه‌اش را پر نکردند و چهار بعد جسم، ذهن، احساسات و جان او هماهنگی را از دست ندادند اما اگر با دست روی دست گذاشتند و تسلیم نشدن همانیدگی‌ها را حمل کنیم، در چهار بعد ما درد و خرابی بیشتری جمع می‌شود.

پیش از آنکه ایام پیری در رسد
گردنت بندد به حبل من مسد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۰

تا دیر نشده مسئولیت کندن و ریختن آجرها و باز کردن طناب همانیدگی‌ها که گردن ما را به جهان بسته را
بپذیر و قبول کن.

خاک شوره گردد و ریزان و سست
هرگز از شوره، نبات خوش نرست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۱
مرکزی که به وسیله همانیدگی‌های آفل و گذران پر از درد شده و سست است، نمی‌تواند به شادی بی‌سبب و
شکوفایی برسد، مگر آنکه با شناسایی و انداختن آنها درد هشیارانه را بکشیم و زمین مرکزمان را عدم و محکم
کنیم و آماده شکوفا شدن باشیم.

آب زور و آب شهوت، منقطع
او ز خویش و دیگران نامنفع

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۲

جوان به راحتی با دیگران و اجسام همانیده میشه و چون هنوز انعطاف دارد، می‌تواند راحت از همانیدگی با چیزهای این جهانی جدا شود. پس تا سخت و زمخت نشده‌ایم باید شروع به فضائشایی و عدم کردن و عدم نگه داشتن مرکز کنیم.

ابروان چون پالدم زیر آمد
چشم را نم آمد، تاری شده

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۳

وقتی ما همانیدگی‌ها را جمع می‌کنیم سنگینی آنها هشیاری را از کار می‌اندازد و جلوی دید هشیاری را می‌گیرند.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

از تشنج رو چو پشت سوسمار
رفته نطق و طعم و دندان‌ها ز کار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۴

ما نباید فرصت فضاگشایی و زنده شدن به زندگی را عقب بیندازیم و فکر کنیم هنوز وقت هست و می‌توانیم
فعلا همانیده بشویم. نه، اینها خیال باطل است چون ممکنه در پیری توان این کار را نداشته باشیم و خیلی دیر
 بشود.

روز، بیگه، لاشه لنگ و ره دراز
کارگه ویران، عمل رفته ز ساز

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۵

با عقب انداختن تسلیم و فضائگشایی، یک دفعه می‌بینیم دیر شده و عمری نمانده، فضا را باز نکردیم و افکار را از مرکز عدم دریافت نکردیم تا راهی آغوش خداوند شویم. مانند شخصی که تشنه و گرسنه در بیابانی از خانه دور شده و با خری گرسنه و لنگ بخواهد از بیابانی خشک به خانه برگردد.

بیخ‌های خوی بد محکم شده
قوت برکندن آن کم شده

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۶

پس ما با عادت کردن به دردهای همانیدگی‌ها ریشه‌های آنها را در خود محکم و سخت می‌کنیم و در آخر می‌بینیم دیر شده و توان و قوتی برای کندن آنها نداریم و قربانی من ذهنی شده‌ایم.

علی از تهران با تشکر



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت پانصد و هفتم



برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهربازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com